

التكفير و الهجره

التکفیر و الهجرة

التکفیر و الهجرة، جماعت، پس از اینکه گروهی از مسلمانان تندرو در قاره شیخ محمد حسین ذهبی، وزیر سابق امور اوقاف و الازهر را در ژوئیه 1977 (1356ش) ربودند و به قتل رساندند، رسانه های گروهی مصر این گروه را جماعت التکفیر و الهجرة نامیدند. از این عبارت نمی توان تعریف ساده ای به دست داد، اما معنای آن روشن است: «جماعتی که مسلمانان [ظاهری و خائن] را به کفر متهم می کند» (تکفیر) و از مسلمانان [واقعی] می خواهد که از سرزمین الحاد، مصر امروزی، «مهاجرت» (هجرت) کنند.

التکفیر و الهجرة، جماعت [2]، پس از اینکه گروهی از مسلمانان تندرو در قاره شیخ محمد حسین ذهبی، وزیر سابق امور اوقاف و الازهر را در ژوئیه 1977 (1356ش) ربودند و به قتل رساندند، رسانه های گروهی مصر این گروه را جماعت التکفیر و الهجرة نامیدند. از این عبارت نمی توان تعریف ساده ای به دست داد، اما معنای آن روشن است: «جماعتی که مسلمانان [ظاهری و خائن] را به کفر متهم می کند» (تکفیر) و از مسلمانان [واقعی] می خواهد که از سرزمین الحاد، مصر امروزی، «مهاجرت» (هجرت) کنند.

اما این نامی نبود که گروه برای خود برگزیده باشد. این نام که برای گروه به وسیله مقامات مصری انتخاب شده بود توجه مردم را به دو اصل اعتقادی گروه جلب می کرد که کمترین جذابیت را، برای عامه مصری داشت: مسلمانان واقعی باید به جوامع سیاسی تحت کنترل مسلمانان مهاجرت کنند و از جو بی اعتقادی مصر سکولار دور شوند؛ و مردمی که مطابق قرآن زندگی نمی کنند، مسلمان نیستند، بلکه کافرند.

اما نامی که گروه برای خود برگزیده بود «جماعت المسلمین» بود. این نام بیانگر اشتیاق به انحصارگری مذهبی است. بنابراین به نظر می رسد که این گروه خود را تنها جامعه حقیقی مسلمانان می دانست. هرکس از عضویت در گروه امتناع می کرد یا درصدد ترک آن بر می آمد، دشمنی خود را با خدا اعلام می کرد و می بایست همانگونه نیز با او برخورد شود. به گفته یکی از اعضای سابق گروه که جان سالم به در برده بود، هر کس که درصدد ترک گروه بر می آمد به مرگ تهدید می شد که مجازات سنتی ارتداد و ترک دین در اسلام است. کسانی که می خواستند گروه را ترک کنند از هم قطارانیشان به وحشت می افتادند و از این رو به طعمه آسانی برای عوامل ادارات مخفی مصر تبدیل می شدند. به این گونه است که گروه بدین طریق به مرکز بازی پیچیده اطلاعات و ضد اطلاعات تبدیل می شود که افراد ناوارد از آن سر در نمی آورند. هر جرمی که ظاهراً اعضای گروه مرتکب شده اند ممکن است به وسیله عوامل حکومت یا به تحریک آنها انجام گرفته باشد.

رهبری گروه را شُکری احمد مصطفی (تولد 1321ش/1942) برعهده داشت که در 29 مارس 9/1978 فروردین 1357، همراه با مرتکبین واقعی قتل شیخ ذهبی اعدام شد. تعالیم شُکری بر این اساس بود که کلیه جوامع امروزی غیر اسلامی اند؛ و تنها اعضای این گروه مسلمان واقعی اند و نظام سنتی فقه اسلامی را باید مردود شمرد، زیرا کلام خدا نیست، بلکه ساخته انسان

است: «ما سخنانی را که به معاصران پیامبر نسبت داده شده است یا عقاید فقها را نمی پذیریم. ما اتفاق نظری علمای پیشین یا اجماع یا اصنام دیگری نظیر قیاس را قبول نداریم. چگونه سخنان انسان های محض می تواند منبع هدایت الاهی باشد؟» (ابوالخیر، 1980، ص9، 139).

این گونه اظهارات بیانگر رد تقریباً کامل فقه و حدیث و در نتیجه ردّ اسلام، به استثنای قرآن است. شکرى در دادگاه حتى درباره قرآن نیز تأیید کرد که مطمئن نیست انتقال آن بدون خطا صورت گرفته باشد. شکرى آنچه را درباره تاریخ اسلام در دست است «داستان هایی که در اصالت آنها تردید است» نامید. تفاوت میان این نظریات و آموزش های خط فکری مسلمانان بنیادگرای امروزی که درصدد اجرای کامل قوانین سنتی اسلامی در زندگی عمومی و خصوصی هستند، از این بیشتر نمی توانست باشد. در واقع نیز این جنبش به شکل فاحشی با جنبش های بنیادگرایی اسلامی سنتی تر دهه های 1970 و در 1350/1980 و 1360ش متفاوت بوده است. در حالی که جریان اصلی اسلام تندرو خواستار به کار بستن قوانین اسلامی در کل خود و به هر بهایی بود، جنبش شکرى خواستار کنار گذاردن قانون اسلامی در شکل سنتی آن بود. با وجود این، جالب توجه است که مقامات مصرى برای سرکوب عمومی جریان احیای بنیادگرایی اسلامی در مصر در اواخر دهه 1350/1970ش، از جنبش شکرى بهره گرفتند. در تابستان 1356/1977ش مقامات مصرى به این نتیجه رسیدند که راهی جز مهار کل جنبش اسلامی در پیش ندارند. این مطلب که جنبش سازمان دهی ضعیفی داشت چندان مهم نبود، امر مهم اصرار آن بر به کار بردن قوانین اسلامی بود که اقتدار حکومت را زیر سوال می برد، تخم انقلاب می پراکند و خواهان برقراری یک دولت اسلامی غیر سکولار بود. سرویس های مخفی دقیقاً به این دلیل می توانستند از گروه شکرى استفاده کنند که محکوم کردن بدون انعطاف مرتدین، اعضایی از گروه را که در فکر دوری جستن از نظریات آن بودند به آغوش مقامات می انداخت. این افراد به این نتیجه می رسیدند که تا زمانی که مجبورند در گروه باقی بمانند، فعالیت به عنوان شاخک های اطلاعاتی حکومت یا عوامل آن سودمند خواهد بود. باید نتیجه گرفت که این مهم ترین نقش «التکفیر و الهجره» بوده است، جنبشی که دوام نیاورد.

بنیادگرایی نظیر جنبش شکرى، [بخشی از] پاسخی طبیعی به سیاست جداسازی دین از سیاست نخبگان حاکم در جهان مسلمان بوده است. بنیادگرایان اسلامی، نظیر شکرى و پیروان او درصدد آن اند که قدرت دولت مدرن قدر قدرت را در دست های بهترین و شایسته ترین مسلمانان قرار دهند. این دل مشغولی نسبت به قدرت دولت است که آنها را در چشم مقامات تا به این حد خطرناک جلوه گر ساخته است. اما در بازنگری گذشته این مطلب واضح است که شکرى مصطفی [به دلیل برداشت و عملکرد خاصش نسبت به آموزه های دینی] هرگز پیروانی از توده مردم نیافت و التکفیر و الهجره به جای اینکه یک جنبش احیای واقعی باشد بیانگر یک فرقه بود.

[هم چنین = شکرى، مصطفی؛ مصر]